

هو العليم

بحث در مسئله اجزاء و ترتب احکام (2)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و شصت و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب حکم: مرتبه ملاکات

بحث در مسئله اجزاء و ترتیب احکام بود. عرض شد که مرحوم آخوند مراتب احکام را در چهار مرتبه تصویر می‌کنند؛ مرتبه اول مرتبه ملاکات است؛ یعنی در مرتبه‌ای که برای نفس حکم و تعلق حکم بر موضوع این ملاک وجود دارد؛ یعنی برای وجوب یا حرمت یا استحباب یا کراهت یا اباحه، ملاک وجود دارد و ملاک به معنای مصلحت یا مفسده است. به عبارت دیگر ملاک به معنای وجه معتبر عقلی است؛ که حالا آن وجه معتبر عقلی یا اعتبارش عند الشارع است و عقل آن اعتبار را به عنوان وجه عقلی محسوب می‌کند یا آن اعتبار عند العقل است، فرق نمی‌کند چون در هر صورت برای عقل در هر دو مسئله ملاک وجود دارد و حکم شارع هم عند العقل واجب الاتباع است؛ چون عقل حکم شارع را دارا و واجد مصلحت ملزمه می‌داند، ولو اینکه خود عقل ادراک مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه را نکند، اما چون حکم شارع را منبعث از مصلحت ملزمه می‌داند؛ لذا خود عقل حکم به وجوب اتیان و حرمت مخالفت می‌کند.

این از باب انطباق حکم عقل با حکم شرع است؛ یعنی در باب انطباق حکم عقل با حکم شرع و همین‌طور حکم شرع با حکم عقل، این مسئله در اینجا از این ناحیه مورد بحث قرار می‌گیرد، نه اینکه عقل به تمام مصالح و مفاسد نفس‌الامریه اطلاع و احاطه پیدا می‌کند این‌طور نیست؛ یعنی دلیل و برهان برای انطباق و تطبیق حکم عقل با شرع این است که یا خود عقل احاطه نفس‌الامریه بر مصلحت و مفسده دارد یا از باب اینکه احکام شارع احکام منطبق با نفس‌الامراست و اعتباری صرف نیست؛ از این باب که احکام شارع احکام منطبق با فطرت و منطبق با تکوین است، قطعاً این حکم شارع منبعث از ملاک و مصلحت و مفسده نفس‌الامریه است. از این باب آن وقت نتیجه این دلیل و برهان این‌طور می‌شود که «کَلِمَا حَكْمٌ بِالشَّرْعِ حَكْمٌ بِه الْعَقْل» است. حالا در بعض اوقات خود عقل اطلاع بر آن مصلحت و مفسده ندارد و این اشکالی ندارد؛ چون عقل در یک محدوده‌ای حرکت و سیر دارد و احاطه بر همه مصالح ندارد و الا احتیاج به انزال کتب و ارسال رسل نبود. خب این مطلب اول بود که این عالم، عالم ملاکات و عالم مناطات است.

اشکال بر دخول ملاکات در مراتب حکم

مرحوم آخوند این را جزو مراتب احکام ذکر کردند و لکن بعضی‌ها این را خارج از مرتبه احکام ذکر می‌کنند و می‌گویند: حالا اینکه یک حکمی فی حدّ نفسه دارای مصلحت هست و بر یک موضوعی مصلحت یا مفسده مترتب است، غیر از انشاء حکم است و با انشاء حکم تفاوت دارد. چون مقام انشاء مسبوق به مقام

تصور است، مقام انشاء مقام تصدیق به الزام است، مقام ملاک مقام تصور است و مولا، نه تنها شارع، بلکه هر مولا از موالی وقتی که یک حکمی را انشاء می کنند این به معنای یک تصور بدوی و لحاظ مصالح و مفاسد مترتب بر حکم است؛ اول او را تصور می کنند و بعد انشاء می کنند.

بنابراین لحاظ مصالح و مفاسد خارج از حکم است و حکم عبارت از ایجاد فعل اعتباراً در عالم و در وعاء ذهن است وقتی که مولا به مخاطب می گوید: **اِضْرِبْ**، این **اِضْرِبْ** یعنی آن ضرب را اعتباراً در وعاء ذهن و وعاء نفس انشاء و محقق می کند و آن کلام یا اشاره یا کتابت است، آنچه که در عالم خارج بروز و ظهور دارد حکایت از آن کلام نفسی می کند و حکایت از تحقق آن امر خارجی می کند این کلام به معنای این است و الا نه اینکه با لفظ بخواهد محقق کند، اولاً بلاول در ذهن و در عالم نفس این مسئله را محقق کرده است شما وقتی که می گوئید: **بِعْثُ هَذَا بِهَذَا، بِعْثُ** یعنی در وعاء نفس و در وعاء ذهن این تبادل عوض و معوض محقق شد. این معنای انشاء است.

حالا با چه لفظی این معنا را به مخاطب القاء کنید؟ یا با لفظ القاء می کنید یا با اشاره، - اشاره آخرس - یا با کتابت؛ ولی در هر صورت لفظ در اینجا خودش موقع و مكوّن و محقق نیست، آنچه محقق است نفس شماست و نفس شما می آید در عالم انشاء آن امر خارجی را در عالم اعتبار محقق می کند. فرض بکنید این ساعت اینجاست و در مقابلش هم یک کتاب هست، این ساعت اصلاً یک امر عینی خارجی است و آن کتاب هم امر عینی خارجی است، این ساعت در ملک من است و کتاب در ملک شماست، شما این را در عالم اعتبار در نفستان جایش را عوض می کنید وقتی که می گوئید: **بِعْثُ هَذَا بِهَذَا** دیگر تعلق نسبت به این ساعت منتفی شد. تا الآن تعلق بود و الآن دیگر منتفی می شود؛ آن وقت در نتیجه تعلق به کتاب برای شما پیدا می شود. عکسش همین طور است؛ تعلق شما به کتاب منتفی و تعلق به ساعت برای شما حاصل می شود. این معنای انشاء است. در نکاح هم همین طور است؛ وقتی در نکاح زن می گوید که **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي** معنایش این است که من باب مثال این امر عینی خارجی که زید است و آن امر عینی خارجی که زینب است و دو متر باهم فاصله دارند، این اینجاست و آن هم آنجاست، به واسطه این **زَوَّجْتُكَ نَفْسِي** و **قَبِلْتُ** که طرف قبول می گوید، این عدم تعلق بین زید و زینب مبدل به تعلق شد؛ یعنی این دو متر فاصله آمد و هیچ شد. این بحث خیلی مهمی است!! بعد در عالم اعتبارات، احکام حاکم که چطور حاکم کند در وعاء، این مباحث مهمی است که در آن مسئله ولائی و این حرف ها هست در آنجا مورد بحث قرار می گیرد که در عالم خارج امری واقعی نمی شود، در عالم خارج یعنی وجود عینی خارجی در واقعی هیچ تغییر و تبدلی در آن نیست. این زید در اینجا در وجود عینی خارجی هست مثلاً هفتاد کیلو وزنش است و این زینب من باب مثال شصت کیلو، شصت و پنج کیلو - قاعدتاً نرمالش چقدر است؟! من نمی دانم! - است. این دو امر عینی خارجی باهم هیچ ارتباط ندارند! یک

وجودی در اینجا پیدا می شود به نام وجود ذهنی، آن وجود ذهنی است که همه مسائل روی او قرار می گیرد، انشاء تعلق به وجود ذهنی می گیرد، بیع تعلق به وجود ذهنی می گیرد، نکاح تعلق به وجود ذهنی می گیرد، صلح تعلق به وجود ذهنی می گیرد، طلاق تعلق به وجود ذهنی می گیرد، تمام اینها فقط به وجود ذهنی تعلق می گیرد و اصلاً در عالم خارج قضیه ای انجام نمی شود.

به واسطه نکاح که زید از هفتاد کیلو، هفتاد و پنج کیلو نمی شود، البته بعداً ممکن است بشود در عرض یک ماه هفتاد و پنج کیلو بشود؛ ولی در هنگام و در وقت اجرای صیغه این هیچ تغییری پیدا نمی کند! این انشاء به این کیفیت است که در انشاء یک تصور قبلی برای مولا نسبت به حکم پیدا می شود، حکمی را که مولا می کند مترتب بر تصور قبلی است یعنی حکم مولا مسبوق به تصور است و وقتی مرحله تصور به مرحله جزم و اراده رسید آن موقع مولا حکم می کند. این در مورد مولا صحیح است.

بنابراین ما در باب احکام و ملاکات احکام می توانیم این اشکال را بر مرحوم آخوند وارد کنیم که مرتبه ملاکات و مرتبه مصالح و مفاسد جدای از مرتبه انشاء است. لعل اینکه مولا نخواهد حکم کند مثلاً در عین حال که مولا عالم بر مصالح و مفاسد است حکم نمی کند! الآن مولا عالم بر مصلحت اکرام علماء در شب جمعه است؛ ولی به غلامش نمی گوید که برو علماء را دعوت کن در عین حال که این تصور وجود دارد و مصلحت وجود دارد و تمام مقتضیات هست، در عین حال انجام نمی دهد. این مرتبه ملاک و مرتبه ادراک مصالح و مفاسد، سوای مرتبه حکم است و مرتبه حکم مترتب بر مرتبه انشاء است.

بررسی اشکال: صحت نسبت به انشاءات متعارف و بطلان نسبت به احکام شرعیه

این اشکال که محشین بیان کردند نسبت به انشاءات متعارف صحیح است. چرا؟ چون انشاء و احکام متعارف عرفی از موالیان عرفی، احکام اعتباری است نه اینکه احکام واقعی است؛ رفع و وضع این احکام به دست موالی است. خب اگر آن مولا تصور این مصلحت را یا مفسده را بکند بعد جزم هم برای او پیدا بشود حالا مختار است در اینکه انشاء کند یا انشاء نکند، این دیگر در اختیار اوست. این همه افراد که من باب مثال عالم به مصالح هستند و اتیان نمی کنند، برای چیست؟! دلشان نمی خواهد! شخص می داند که صلاة مصلحت ملزمه دارد ولی نماز نمی خواند، می داند که صوم مصلحت ملزمه دارد و مخالفتش مفسده موبقه دارد ولی روزه نمی گیرد!

تلمیذ: مصلحت داشت امر هم باید داشته باشد.

استاد: ما داریم در مورد عرف صحبت می کنیم. الآن اشکالی که بر مرحوم آخوند هست را می خواهیم بر مبنای عرفی امضاء کنیم. از نقطه نظر ادراک مصالح و مفاسد نفس الامریه - این بحث خیلی مهمی است که من الآن دارم مطرح می کنم و این در همه مسائل اصولی، فلسفی، تربیتی و اخلاقی می آید! مسئله انطباق تشریع

با تکوین که مطرح کردیم در اینجا این کاربرد بسیار زیادی در موارد مختلف دارد - و از نقطه نظر احکام و انشائات متعارف عرفی این اشکال بر مرحوم آخوند وارد است، به جهت اینکه ممکن است **مولا فی کثیر من المواقع** ادراک مصالح را بکند قطعاً، اما حکم به آن موضوع نکند. دلش نمی خواهد حکم کند من باب مثال اکرام علماء در ليلة الجمعة مصلحت ملزمه دارد و می داند که اگر اکرام نکند ممکن است چیزی واقع بشود تشّت و اختلافی واقع بشود؛ ولی درعین حال اکرام نمی کند! مولا می داند اگر این عبارت و انشاء و اعلامیه را صادر بکند چقدر مفاسد ممکن است به وجود بیاورد، درعین حال صادر می کند؛ یعنی این احکام مترتب بر تصور نسبت به مصالح و مفاسدی است که آن مصالح و مفاسد قبلاً اذعان شده است، اما درعین حال مخالفت می کند؛ پس مقام ملاکات و مقام ترتّب احکام بر موضوعات در نفس الامر با مقام انشاء و بیان حکم تفاوت دارد. این از این نقطه نظر بود.

حالا سراغ احکام و موجبات و ملزومات شرعیه برویم؛ با آن مبنایی که ما داریم که احکامی که این احکام را شارع جعل می کند قطعاً این احکام باید مترتب بر موضوعات خود به نحو انطباق تشریع با تکوین و انطباق نفس الامر و عالم تربیت، انطباق نظام تکوّن و تکوین و نظام شرع [باشد]. اگر به این کیفیت باشد آیا ممکن است که انطباق این حکم بر موضوع به نحو انطباق بتّی و قطعی باشد و درعین حال شارع آن را انشاء نکند؟! آیا می شود؟! اینکه دیگر اعتباری نیست! احکام شرعی که دیگر اعتباری نیست. من باب مثال یک حکمی مترتب بر یک موضوعی است و این حکم در وجودش مصلحت ملزمه و در مخالفتش مفسده موبقه است و درعین حال شارع اختیاراً **عن عمد و غرض** این حکم را انشاء و جعل نکند، خب روی چه حسابی روی چه وضعی؟! اگر برای تربیت و برای مصلحت نفسیه مکلف، انشاء این حکم لازم است، شارع حق ندارد در اینجا تأخیر بیندازد و اگر برای مصلحت این مکلف، انشاء حکم لازم نیست، شارع حق تأخیر دارد. آن وقت دیگر ملاک در آنجا الزام در ترتّب حکم بر آن موضوع نیست یعنی اصلاً در اینجا انفکاک بین ملاک از مقام حکم دیگر مستحیل است.

اشکال: علت تأخیر نزول احکام شرعی چیست؟

اشکالی که به این قضیه شده است این است که می بینیم شارع در بسیاری از احکام تأخیر قائل شده است. فرض کنید که بسیاری از احکام در مدینه آمدند و در مکه نبودند مثل احکام حرمت زنا که در مکه نبود و در مدینه آمد، احکام حرمت شرب خمر که در مدینه آمد، بسیاری از احکام در مدینه آمدند و قطعاً ما می دانیم که بر مخالفت این احکام یک مفسده موبقه ای هست؛ اما درعین حال شارع این حکم را انشاء نکرده است. ما این را می دانیم و یا اینکه فرض بکنید که بر شرب خمر قطعاً یک مفسده موبقه ای هست اما شارع این را به تأخیر انداخت و انشاء نکرد.

خب حالا این مطلبی که اینجا مورد نظر است و اشکالی که می‌کنند بر این است که یا باید بگوییم که شرب خمر دارای مفسده نیست که این بدیهی البطلان است و دارای مفسده است یا باید بگوییم که زنا دارای مفسده نیست که بدیهی البطلان است؛ یا اینکه باید بگوییم که مقام حکم و مقام انشاء ممکن است متأخر از مقام ملاکات باشد، یکی از این دو تا است. یعنی یا ما باید مفسده را از خمر و زنا برداریم و مصلحت را از صلاة و صوم برداریم یا قائل به تأخر مقام انشاء و حکم از مقام ملاکات باشیم؛ امر ثالثی هم در اینجا ندارد. این اشکالی است که در اینجا شده است.

پاسخ اشکال

جوابی که می‌توانیم از این اشکال بدهیم این است که شکی نیست در اینکه زنا دارای مفسده است؛ شرب خمر و امثال ذلک و همین‌طور در واجبات [مصلحت هست]؛ اما صحبت در این است که اگر قرار باشد این مصلحت و این مفسده‌ای که مترتب بر این موضوع است به نحوی باشد که آن مصلحت و مفسده، موجب نقص و موجب خلل مصالح و مفسد شخصیه مکلف باشد؛ اگر این‌طور است بنابراین بر شارع جایز نیست که به تأخر بیندازد، به خاطر اینکه الآن از مکلف یک مصلحت ملزمه‌ای دارد فوت می‌شود و این مصلحت ملزمه موجب نقصی در مکلف خواهد شد، یا یک مفسده ملزمه‌ای دارد بر این مکلف مترتب می‌شود و شارع با تأخیر موجب نقص و موجب خللی در این مکلف خواهد شد، بر شارع جایز نیست.

بنابراین علاج مسئله به چیست؟ علاج قضیه به این است که ما در اینجا دو مطلب را باید مدنظر قرار بدهیم؛ مطلب اول - همان‌طوری که در بحث ارتداد در باب اختیار اشاره کردم اینجا هم اشاره می‌کنم - این است که یک وقتی می‌گوییم: بر نفس شیء خارجی یک مفسده‌ای مترتب است، من باب مثال بر خود شرب خمر یک مسئله و یک اثری مترتب است و شخص چه عالم باشد چه جاهل وقتی خمر بخورد مست می‌شود و این مست شدن و سکر ارتباطی به علم و جهل ندارد؛ بلکه یک مسئله خارجی است. کسی که آب بخورد، چه عالم باشد و چه جاهل باشد رفع عطش می‌شود، این یک اثر خارجی است و این دیگر در اختیار او نیست و بر این‌هم یک آثاری مترتب است؛ فرض کنید حالا کسی خمر بخورد یک اثراتی بر جهاز هاضمه‌اش وارد می‌شود، یک اثراتی بر ریه ممکن است پیدا بشود، یک اثراتی بر کبد پیدا می‌شود اینها یک مسائلی است که دیگر در اختیار مکلف نیست؛ بر نفس فعل خارجی این اثر در اینجا مترتب است. یک وقت این‌طور مطرح می‌کنیم، خب در این شکی نیست که این عمل خارجی دارای یک مفسده و مصلحتی است؛ ولی یک وقتی ممکن است بگوییم که آن مصلحت ملزمه و آن مفسده موبقه صرفاً در وضعیت یک عمل خارجی در آنجا قرار ندارد؛ بلکه مطلب بالاتر از این است و او این است که این مفسده‌ای که اگر بخواید بر این مکلف مترتب بشود باید بر مکلف به واسطه اطلاع او و به واسطه علم او نسبت به این مفسده باشد و اگر اطلاع نداشته باشد؛ جاهلاً یا نسیاناً یا من

غیر اختیار یا گُرْهاً علیه یا بدون توجه و اختیار... این اصلاً نائم است که اصلاً اختیار ندارد، این مفسده بر این نائم در اینجا مترتب نمی شود و اصلاً مفسده ای مترتب نمی شود.

بله، آن مسائل خارجی مترتب می شود؛ ضرر بر جهاز هاضمه و امثال ذلک و اینها دارد، سکر هم برایش پیدا می شود، خواب های خوبی هم شاید ببیند! ولی این مفسده ای که موجب اختلال نظام تربیتی و نظام تکاملی اوست و به واسطه آن قضیه، این حکم به حرمت آمده، این مفسده در اینجا بار نمی شود. پس در اینجا ملاک وجود ندارد. ملاکی را که ما در عالم ملاکات می گوئیم فقط صرف ترتب حکم بر نفس موضوع نیست؛ بلکه ترتب حکم بر نفس الموضوع است در صورتی که مکلف عالم باشد نه اینکه جاهل باشد و اطلاع نداشته باشد؛ یعنی آن الزام به واسطه عدم اطلاع و جهل در اینجا مترتب نمی شود.

تلمیذ: ما می گوئیم که احکام دیگری غیر از احکام وضعیه مترتب بر خود خمر است چرا شارع حکم کرده است؟! چه اشکال دارد مثل نائم که بدون اختیار شراب می خورد، شخصی هم بدون اینکه اطلاع داشته باشد شراب حرام است همیشه شراب خوار باشد، چه ضرری دارد؟! مگر غیر ضرر وضعیه بر او مترتب است؟! زمانی هم که حکم نیست باز هم آن ضرر وضعیه هست.

استاد: وقتی می گوئیم که این حکم مترتب بر نفس خمر به تنهایی نیست، منظورمان این نیست که شارع در اینجا امضاء نکند! فرض کنید که شارع حکم به حلیت خمر بکند تا وقتی که این علم پیدا کند، به عبارت دیگر ما در اینجا علم را جزء الموضوع برای ترتب حکم نمی دانیم که مثلاً برای اجتناب از خبث نفس الخبث و علم به خبث برای ترتب حکم به اجتناب است؛ لذا اگر با لباس نجس نماز خواندید، نماز درست است، چرا؟ چون جزء الموضوع محقق نشده است؛ جزء الموضوع علم به خبث است و این در اینجا محقق نیست. ما این علم را به عنوان شرط خارج از موضوع در اینجا مطرح می کنیم؛ نه به عنوان جزء الموضوع! یعنی ما می گوئیم که مصلحت بر نفس حکم مترتب است، مفسده بر آن مترتب است منتها در اینجا به عنوان خارج از موضوع، آنچه که موجب می شود این شخص در اینجا برایش مصلحت یا مفسده مترتب بشود، آن علم او نسبت به این موضوع یا علم او نسبت به این مفسده است، آنجا آن مصلحت یا مفسده بر این بار می شود، حالا به واسطه علم او و همین طور سایر مسایل دیگر؛ فرض کنید ممکن است یک جریانات اجتماعی و یک قضایای دیگر دست به دست هم بدهند تا اینکه آن مصلحت را برایش ملزم کنند؛ اما ترتیب و تأثیر این قضایای خارجی به دست شارع هست؛ شارع کدورت را برای خمر قرار داده است، اگر شارع این کدورت را از خمر بگیرد خب خمر با آب چه فرقی می کند؟! شارع آمده برای این نماز این اثر الزامی را قرار داده است، اگر شارع این اثر را از این نماز بگیرد خب بین صلاة و غیر صلاة دیگری فرقی نیست. این مسئله است که از آنجایی که این مصلحت ممکن است که مترتب بر این مکلف به لحاظ شرائط دیگر بشود؛ یعنی شرائط دیگر دخالت داشته باشد؛

من باب مثال صلاة بر مکلف واجب است اما اگر این نماز بخواهد شرائط بهتری را داشته باشد و احسن باشد باید به جماعت خوانده بشود؛ یعنی صلاة جماعت یک اثری را دارد که خود صلاة منفرد ندارد و **هَلَمْ جَرّاً**. شرب خمر فی حدّ نفسه دارای یک اثر نفسی است اما شرب خمر در حال اکراه آن اثر نفسی را ندارد؛ یعنی شرب خمر در حال اکراه کدورت نمی آورد، شرب خمر در حال اضطرار موجب کدورت نخواهد شد، خمر خمر است فرقی نکرده ولی آن کدورتی که موجب الزام است و موجب مفسده موبقه است بر اکراه مترتب نمی شود.

تلمیذ: این طور می گوئیم: در صورتی که علم داشته باشد قوّت زیاد است در صورتی که علم نداشته باشد قوّتش کم می شود نه اینکه اصلاً مفسده ای نداشته باشد.

استاد: فرقی نمی کند شما می گوئید که قوّتش کم می شود ما می گوئیم که به حد الزام نمی رسد، ما همین را می گوئیم که اگر مفسده مفسده ملزمه ای نباشد...

تلمیذ: همان اثر وضعی ای که می گذارد همان خودش عقابش است. همین اثر وضعی که می گذارد آن بُعدی که پیدا می کند و کدورتی که پیدا می کند عقاب است.

استاد: ببینید ما در اینکه این جاهل است بالأخره یک تغییراتی را به وجود می آورد شک نداریم، بالأخره خمر یک تغییراتی را به وجود می آورد؛ ولی می خواهیم بگوئیم که آن تغییرات به حد حرمت می رسد یا نه؟ یعنی الآن واقعاً این شخص که ناسیاً این کار را انجام داده یا **عن علم** شرب خمر کرده خداوند او را مخلدش می کند؟! بالأخره آیا بر او حد جاری می شود؟! آیا این الآن داخل در نار است؟! یا اینکه خدا او را می بخشد؟! این بخششی را که من دارم می گویم، بخشش یک امر اعتباری نیست بلکه یک امر واقعی است. اصلاً ندانستن یعنی مشمول بخشش شدن؛ چون مکره است یعنی مشمول بخشش شدن، چون مضطر است یعنی مشمول عفو شدن، لذا می گویم که شرائط موضوع محقق نشد. در عالم ملاک وقتی شارع این موضوع را در نظر می گیرد و یک احکامی را بر این موضوع بار می کند، حالا حکم را بار نمی کند بلکه همین مقدار که این صلاة موجب رشد و ترقی مکلف است، اگر اطلاع پیدا کند الزامی است! صوم موجب رشد و ترقی مکلف است، اگر اطلاع پیدا کند و در شرائط مساعد باشد!

اطلاع مکلف و آماده بودن شرائط، شرط دخیل در مصلحت ملزمه

حالا با توجه به این قضیه که این به عنوان اطلاع مکلف و آماده بودن شرائط برای اتیان، آیا این مسئله به عنوان شرط خارج از تحقق موضوع است؟ حالا شرط خارج از تحقق موضوع هم باشد فرق نمی کند؛ اما آیا شرط دخیل در مصلحت ملزمه است یا نه اصلاً این مسئله هیچ گونه دخالتی در مصلحت ملزمه ندارد؟ اگر دخالت در مصلحت ملزمه ندارد که خب شارع باید واجب کند، چرا واجب نکرد؟! اگر این اطلاع مکلف، عدم

نسیان، تحقق شرائط اجتماعی، عدم ضیق و امثال ذلک هیچ گونه دخالتی در مصلحت ملزومه ندارد خب چرا شارع واجب نکرد؟! شارع از همان روز اول بعثت دفعهٔ واحده و لحظهٔ واحده تمام احکام را جعل می کرد! الآن این مصالح برایش به عنوان جزء الموضوع تمام است و تمام احکام مترتب بر یک موضوعاتی هستند که در نفس الأمر و در واقع این مصلحت، مترتب بر موضوع است یا این مفسده، مترتب بر موضوع است؛ ولی صحبت در این است که آیا شرائط خارجی و اجتماعی و امثال ذلک در الزام او دخالت دارد یا دخالت ندارد؟! اگر دخالت ندارد چرا شارع نمی گوید؟! اگر دخالت دارد پس معلوم می شود آن مصلحت هنوز به مرحلهٔ الزام نرسید؛ مصلحت موجود است ولی به مرحلهٔ الزام نرسید، مرحلهٔ الزام مرحلهٔ حکم و انشاء نیست؛ بلکه مرحله ای است که اگر از آن مرحله بگذرد به ضرر مکلف تمام می شود؛ یعنی مکلف تا اینجا قدرت دارد که نگه دارد و از این مرحله به بعد دیگر این مصلحت، ملزم برای اوست.

من باب مثال جهاد بر مرئه واجب نیست ولی تا وقتی که کیان اسلام به خطر نیفتد، وقتی که اسلام به خطر افتاد می بینیم این مصلحت مصلحت ملزومه می شود و مفسده مفسده موبقه می شود! تا این حد! بر شیخ هرم و بر عجز جهاد لازم نیست؛ اما این تا وقتی که [کیان اسلام به خطر نیفتد]، از این بعد حکم تغییر پیدا می کند و از اینجا به بعد نسبت به این مصلحت تعلق می گیرد؛ یعنی شرائط اجتماعی می آید موضوع محقق می کند. تا وقتی که کیان اسلام در خطر نیست بر مرئه جهاد واجب نیست، وقتی که شرائط اجتماعی ایجاب می کند موضوع در خارج محقق می شود، موضوع وجوب جهاد **على المرأة** است این موضوع، موضوع خارجی است و وجوب هم بر سرش می آید.

بنابراین ما می بینیم که ملاکات نفس الامریه با تغییر و تبدلات شرایط اجتماعی مصلحت و مفسده آنها دائماً در حال تغییر و تبدل است. در یک زمان که در زمان ابتداء وحی باشد مصلحت برای صلاة مصلحت ملزومه نیست، شما نگاه به نفس آن عمل خارجی نکنید، آن مصلحتی نیست که شرائط اجتماعی اقتضاء بکند. بنابراین با توجه به این قضیه که اگر شرائط اجتماعی اقتضاء کند یا اقتضاء نکند اگر شخصی خودش اطلاع بر این ملاکات احکام پیدا کرد، نسبت به او ملزومه می شود. اگر شخصی اطلاع بر آن ملاک حکم پیدا کرد، اطلاع بر مصلحت ملزومه صلاة و اطلاع بر مفسده موبقه شرب خمر و اطلاع بر مفسده زنا پیدا کرد آیا به صرف اینکه هنوز حرمت زنا مجعول نشده این شخص با وجود اطلاع حق دارد زنا بکند یا نه؟! دیگر حق ندارد، چرا حق ندارد؟! چون در اینجا گفتیم که انطباق احکام شرعی بر احکام تکوینی است. نمی شود دیگر در اینجا حکم نباشد پس ممکن است که احکام بالنسبه به مکلفین تغییر پیدا بکند. می خواهم بگویم که احکام فرق می کند و شارع در اینجا به خاطر مصالح و مفاسد خارجی نمی تواند اعلان حرمت زنا را به همه بکند.

امکان تغییر حکم بر اساس حالات و افراد مختلف

ممکن است یک موضوع در هر حالی تغییر صورت بدهد؛ الآن حرام بشود بعد واجب بشود بعد مستحب بشود یعنی همین که شرائط تفاوت پیدا می کند نسبت به یکی واجب بشود نسبت به یکی حرام بشود. فرض کنید که الآن جهاد نسبت افرادی که متأهل نیستند واجب است؛ چون وجوب جهاد عینی نیست بلکه **من به الکفایه** است و رعایت جهات متعدده موجب اختلاف موضوعات می شود. الآن بر افرادی که بیست ساله هستند جهاد واجب می شود؛ حالا اگر این بیست ساله شخصی باشد که **مَنْ يَتَكَفَّلُ بِهِ** داشته باشد مثل پدر مریض، مادر مریض و امثال ذلک جهاد بر او واجب نیست بر بیست ساله دیگر واجب می شود. یا فرض کنید اگر شرائط عادی باشد در این شرائط بر شخصی که دارای زن و فرزند است واجب نیست فعلاً این باید برود، بعد ممکن است شرائط تغییر پیدا بکند و سخت بشود آن وقت بر شخصی که دارای زن و فرزند است واجب می شود، باز اگر شرائط سخت تر بشود به مرأه واجب می شود - خود مرئه هم افرادی دارد - تا اینکه نوبت به شیخ و پیر هرم و اینها برسد حتی به مفلوج و امثال ذلک هم برسد. می بینیم بر همه واجب است؛ همین طور به ترتیب از وجوب کم می شود و نسبت به افراد کم و زیاد می شود.

شرائط و موضوعات خارجی نسبت به هر کسی یک حکمی را ایجاب می کند؛ یعنی الآن این شخص چون دارای این شرائط است موضوع برای این حکم است، بعد وقتی شرائط تغییر پیدا کرد حکم عوض می شود. حرمت شربت خمر در صدر اسلام چون شرائط اقتضاء نمی کرد هنوز نیامده بود؛ یعنی عدم قابلیت افراد خودش محقق موضوع است، نه اینکه بر اینها خمر حرام است اما خداوند عفو می کند، نه، اصلاً خمر بر اینها حرام نیست چون قابلیت ندارند. حالا اگر شخصی قابلیت داشت خب مانعی برای تعلق حکم نیست. تمام اشکال بر وجود موانع است اگر مانع بود خب حکم متعلق نیست و اگر مانع نبود حکم متعلق است. در شرائط صدر اسلام موانع وجود داشت مثل عدم قبول افراد و ضعف افراد، خب همین موجب می شود که آن مفسده موبقه نباشد.

وجود نوعی مدارا در نظام تربیتی اسلام

مفسده موبقه یعنی مفسده ای که در مخالفتش هلاکت قطعی است؛ اگر هلاکت قطعی متوجه مکلف باشد آیا شارع تأخیر می اندازد؟ هیچ وقت این کار را نمی کند. پس معلوم می شود که اصلاً در نظام تربیتی یک نوع مدارا و عفو هم همراه با موضوعات وجود دارد؛ یعنی به عنوان شرط خارج از موضوع، این عنوان مدارا و عنوان عفو در خارج هست و ما همین مطلب را در بعد از تکلیف هم سریان می دهیم. من باب مثال اگر شخصی عمل خلافی انجام داد و پیش شما آمد و گفت که من شوهر دارم و عمل خلافی را انجام دادم، حالا شما به او چه می گوئید؟! آیا می گوئید که باید اعدامت کنند؟! می گوید: خودت را باید اعدام کنند چرا من را اعدام کنند!

می گوید که برو توبه کن إن شاء الله خدا از سر تقصیرات می گذرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم در محاکمات و در قضاوت ها همین طور بودند؛ مثلاً زن پیش امیرالمؤمنین می آمد و می گفت که یا علی من زنا کردم حضرت هم می فرمود: برو برو، اصلاً اجازه صحبت نمی داد، می فرمود: برو خدا از تو می گذرد! بعد او خیلی اصرار می کند و برای مرتبه بعد می آید حضرت می فرماید: مثلاً الآن حامله هستی حالا برو حملت را بکن ببینم چه می شود. حضرت اصلاً نمی خواهد حکم را بر او مترتب کند؛ اما خودش اصرار می کند، انگار می گوید که بیایید سنگسار و رجم کنید، حضرت می گوید نمی خواهد رجم کنی برو خدا **أرحم الراحمین** است و می بخشد اما می گوید که نمی خواهم! وقتی به این مرحله می رسد که دیگر خودش چند مرتبه می آید اصرار می کند آنجا دیگر حکم ملزمه می آید و دیگر باید مسئله به این نحو باشد.^۱

حالا صحبت در این است که این احکام وقتی که در مرحله ملاکات دارای مصلحت هستند و هیچ مانعی برای اتیان مکلف نسبت به این حکم نیست در اینجا صرف اطلاع و عدم مانع بر جریان حکم، خودش حکم انشائی می شود.

تلمیذ: در حقیقت باید بگوییم که مراحل احکام دوتا است: ملاکات و تنجیز.

استاد: بله، حالا یکی دیگر هم ما به آن اضافه بکنیم. مرحله علم است که همان مقام بعث و زجر باشد و بعد هم فعلیت است.

تلمیذ: در جایی که مفسده هست هلاکت هست اما هلاکت قطعی نیست؟

استاد: هلاکت دیگر نیست، چون هلاکت یعنی قطعی، **هَلَكَ** یعنی نابود شد. حالا یک کدورتی پیدا می کند مثل اینکه شما سیگار هم بکشید بالأخره کدورت پیدا می کنید یا اینکه به یک عمل لهوی هم مشغول بشوید باز کدورت پیدا می کنید؛ حالا لازم نیست که حتماً شمشیر در سرش بخورد.

تلمیذ: بالأخره در عالم تکوین خود آن فعل یک اثر یا یک مصلحت یا مفسده فی الجمله ای دارد ولی به تنجیز نرسیده است لذا بعضی از بزرگان می گویند که ما در زمان جاهلیت نه شراب می خوردیم، نه بت می پرستیدیم، نه زنا می کردیم، نه ربا می خوردیم و...

استاد: در زمان جاهلیت هم حکم بود!

تلمیذ: شریعت نبود.

استاد: باشد، صرف اطلاع بر شریعت موجب انجام است.

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب آخر منه، ص ۱۸۵، ح ۱.

تلمیذ: مثلاً ابوذر غفاری که خودش اطلاع نداشت.

استاد: پس حکم هم ندارد. مگر شریعتی قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود؟ حضرت عبدالمطلب به خاطر صرف اطلاعش بر احکام موجب می شد که خودش و افرادی که در اطرافش بودند به احکام عمل کنند.

تلمیذ: اطلاع به احکام داشتند؟

استاد: بله، بله.

تلمیذ: یا اینکه اصلاً نفس نمی پذیرفت؟

استاد: فرق نمی کند، یک وقتی نفس نمی پذیرد و بدش می آید اما بنده هیچ بدم نمی آید اگر یک زن خیلی قشنگی باشد و ببینم زنا حلال است بدم نمی آید، چه کسی بدش می آید؟! ما می بینیم چون کدورت می آورد خودمان را نگه می داریم والا اگر یک گل قشنگی باشد آیا شما بدتان می آید بو کنید؟! بالأخره هر کسی خوشش می آید، حالا یکی خوشش می آید و کف نفس می کند ولی یکی کف نفس نمی کند؛ آن یک مطلب دیگر است. اما اینکه اینها انجام نمی دادند به خاطر این است که به ملاکات پی برده بودند، متوجه ملاکات شده بودند. اصلاً مگر معنا دارد که یک نفر بداند یک مفسده یا مصلحت ملزمه یا موبقه ای دارد و کدورت پیدا می کند اما **بینه و بین الله** عقل او حکم به جواز مخالفت بکند؟! اصلاً مگر معنا دارد؟! اصلاً ما کاری نداریم، الآن اگر شارع نمی گفت که خوردن سم حرام است شما می خوردید؟! تلمیذ: جان در خطر است.

استاد: در خطر بودن جان ملزم است اما نفس در خطر بودن ملزم نیست؟!

تلمیذ: آن افرادی که در جاهلیت بودند و به احکام نرسیده بودند یا همین الآن هم خیلی از احکام اسلام اصلاً قابلیت اجرا ندارد، می خواهیم بدانیم آن افرادی که دارند عمل می کنند بالأخره نفسشان مانند نفس دیگران است؟! ادراک کدورت را نمی کند.

استاد: نه ادراک کدورت را نمی کند، خیلی جزئی، یعنی نه آن کدورت ملزمه، واقعاً اگر نداند بر او هیچ چیز مترتب نیست.

تلمیذ: ... الآن کسی که نمی دانسته حالا نه که نمی دانسته بلکه توجه نداشته آیا قضا هم ندارد؟!

استاد: نه، روزه فرق می کند؛ در مسئله روزه مصلحت بر قضاء هم هست، یک وقتی مصلحت صرفاً بر اتیان است اما یک وقتی این قدر مصلحت، مصلحت ملزمه است که قضاء هم مترتب می شود، مگر اینکه در آن وقتی که این عمل را انجام نداده از عقل برخوردار نباشد؛ آن وقت می توانیم بگوییم که اصلاً مصلحت برای او نبود و مقتضی نبود. در وجوب قضاء بر حائض بالاینکه صوم بر او حرام است ولی چون صوم این قدر مصلحت

ملزمه دارد می گویند که بعداً قضا کن.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد